

ایران در سالی که گذشت

آرش کمانگر arash@funtrivia.com

موقعیت رژیم، اوضاع سیاسی و وضعیت جنبش‌ها (قسمت اول)

از همان اول، مشخص بود و یا باید مشخص می بود که مجموعه بحران های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در کشورمان، عمیق تر و وسیع تر از آن است، که بتوان صرفا با تکیه بر حربه سرکوب، فضای مبارزاتی حاکم بر جامعه را مهار کرد و دوره ای از رکود و رخوت سیاسی را بر کشور حاکم نمود.

هم از این روست که بحران انقلابی جاری علی رغم همه ترفندها و یورش های فاشیستی رژیم در دوره پس از «انتخابات» ریاست جمهوری ۸۰، نه تنها لگام نخورده، بلکه نیروهای بکر و جدیدی را وارد صحنه پیکار با استبداد حاکم نموده است. اصولا یکی از علایم «بحران عمومی سیاسی» تداوم جنبش توده ای می باشد. در واقع، هرچند با توجه به توازن قوای سیاسی موجود و از جمله سه نقطه ضعف اساسی جنبش یعنی: پراکندگی، عدم شکل گیری تشکل های سراسری مستقل و فقدان آلترناتیوی بالفعل و قدرتمند در برابر رژیم، جمهوری اسلامی توانسته سکان کشتی توفان زده خود را در برابر امواج خروشان جنبش های پراکنده و مبارزات قشرهای جدا از هم مردم همچنان در دست داشته باشد، اما درعین حال، ناتوان از کنترل توفان و تحمیل فضای رعب و وحشت بر جامعه بوده است.

نگاهی گذرا به مهم ترین نموده های جنبش توده ای طی سال ۱۳۸۰، به روشنی این مدعا را به اثبات می رساند از این رو در اینجا به طور فشرده شاخص های اصلی این جنبش ها را مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- جنبش کارگران صنعتی:

طبقه کارگر خصوصا آن دسته از مزدبگیران که در کارخانجات و بخش صنعت اشتغال دارند بیشترین بار بحران افسارگسیخته اقتصادی و فلاکت و فقر ناشی از سیاست های خانمان برانداز رژیم اسلامی و بورژوازی مورد حمایت آن را به دوش می کشند. به همین خاطر در این دوره نیز همچون سال های گذشته مطالبات صنفی، هدف نخست و عمده اکثریت قریب به اتفاق حرکات و اعتراضات کارگری محسوب می شده است. مهم ترین این خواست ها عبارت بودند از: پرداخت دستمزدها و مزایای معوقه، جلوگیری از اخراج کارگران و یا اعتراض به تعطیلی کارخانجات، حق بیمه بی کاری، مطالبه افزایش دستمزد و مزایای شغلی با در نظر داشت هزینه زندگی و نرخ تورم، رسمی شدن کارگران قراردادی و موقت، حق انعقاد قرارداد دسته جمعی کار، معافیت کارگران از پرداخت مالیات بر حقوق، شمول قانون کار بر کلیه کارگران و در این رابطه مخالفت با مصوبه ارتجاعی مجلس در زمینه معافیت کارگاه های زیر پنج نفر، حق مسکن و یا وام مسکن و نیز توزیع بن های کارگری و کالاهای اساسی به قیمت ارزان و غیره. کارگران صنعتی حول مطالبات فوق الذکر، در اکثر شهرهای ایران اقدام برپایی ده ها حرکات اعتراضی مهم در قالب: اعتصاب، تحصن در کارخانه و یا در برابر اداره کار و سایر نهادهای دولتی، راهپیمایی در سطح شهر (که در مواردی منجر به درگیری های خونین با نیروی انتظامی شد)، ایجاد راه بندان در جاده های اصلی، بیرون انداختن مدیران و کارفرمایان فاسد و غارتگر، طومارنویسی و... نمودند. که از میان آنها می توان به سلسله حرکات اعتراضی ده ها هزار نفر از کارگران صنایع نساجی و درحال ویرانی کشورمان اشاره نمود که برخی شهرها نظیر اصفهان، به درگیری ها خونین انجامید. یکی از دلایل اعتلای مبارزات کارگران نساجی، تلاش خودکارگری دولت خاتمی و مجلس ششم برای تعطیلی بسیاری از کارخانجات نساجی می باشد بی آنکه فکری اساسی برای تامین اجتماعی کارگران کرده باشند.

مطالبات صنعتی و رفاهی، البته تنها مطالباتی نبودند که کارگران در سال گذشته بر آن پای فشردند، بلکه علاوه بر آنها، مطالبات مهمی چون: حق اعتصاب (یعنی رسمیت دادن به آن در قانون کار رژیم)، حق ایجاد

تشکل ها و اتحادیه های کارگری مستقل و در این رابطه پایان دادن به سلطه انحصاری نهاد ضدکارگری «خانه کارگر» و «کانون عالی شوراهای اسلامی کار»، حق مشارکت کارگران در تعیین حداقل دستمزد سالیانه و نیز تدوین قوانین کارگری، پایان دادن به حضور و سرکوب‌گری‌های نهادهای جاسوسی و امنیتی رژیم در کارخانجات نظیر: انجمن های اسلامی و بسیج... نیز در شماری از حرکات کارگری مطرح گشتند. مطالباتی که مضمون سیاسی و طبقاتی آنها بر کسی پوشیده نیست. با این همه و علی‌رغم تداوم بی‌وقفه جنبش کارگران صنعتی، مبارزات طبقه هنوز از ۴ نقطه ضعف مهم رنج می‌برد: الف) فقدان تشکل‌ها و اتحادیه‌های مستقل کارگری ب) فقدان هماهنگی میان کارگران یک بخش از صنعت یعنی پراکندگی و خصلت غیر سرتاسری آن د) جان‌فقدان سنت همبستگی طبقاتی و نیز پشتیبانی کارگران از مبارزات دیگر اقشار مردم ه) حضور ناچیز کارگران به مثابه یک طبقه در جنبش عمومی ضداستبدادی، آزادیخواهانه و برابری طلبانه مردم. البته کارگران خصوصا لایه‌های جوان و میانسال آنها به همراه فرزندان‌شان در محلات و میادین شهرها به‌عنوان شهروندان ستمدیده این کشور در مبارزات اجتماعی و جنبش نافرمانی مدنی نقش دارند، اما نه به مثابه یک طبقه و جنبش مستقل، برای نمونه هنوز حرکت مستقل کارگری با مطالبات آزادیخواهانه و ضداستبدادی مثلا با شعار «آزادی زندانیان سیاسی» و غیره شکل نگرفته است. این خلا سنگین درحالی احساس می‌شود که به تجربه (و از جمله تجربه ورود قدرتمند نفت گران به صحنه پیکارهای سیاسی در جریان (انقلاب ۵۷) می‌دانیم که بدون حضور گسترده طبقه کارگر، چشم‌اندازی برای شکل‌گیری یک انقلاب جدید وجود ندارد. البته پرتلاش‌های صنعتی در دوره اخیر در زمینه «همبستگی طبقاتی» گام‌های هرچند کوچک اما ارزشمندی را به جلو برداشته است.

حمایت کارگران کارخانه کفش شادان پور از اعتصاب کارگران، «چیت ری» و پیوستن به تجمع آنها در جلوی مجلس (در تابستان گذشته) و نیز حضور همزمان صدها کارگر کارخانجات تهران در حرکات اعتراضی معلمین در برابر مجلس در تاریخ دو بهمن، نشانه‌هایی از این تحول مهم بودند که ضروریست این سنت نیکوی طبقاتی در مقیاس سراسر کشور به اجرا درآید و روزبروز گسترش یابد. لازمه این کار اما، «وحدت و تشکیلات» است زیرا مادام که طبقه کارگر از تشکل‌های مستقل خود محروم است، حتی شدیدترین حرکات اعتراضی نیز ره به جایی نخواهد برد و در برابر صفوف متحد کارفرمایان، دولت و قوای مسلح شان در هم شکسته خواهند شد. از این رو در مقطع کنونی کارگران پیشرو و نیروهای سوسیالیست، اولویت اول خود را باید بر کردن این خلا دردناک و زیان بار قرار دهند.

۲- جنبش جوانان:

از آنجا که دوسوم جمعیت ایران در زیر سی سال به سر می‌برند بسیار طبیعی و بدیهی می‌نماید که جوانان وزن قابل توجهی در هریک از جنبش‌های اجتماعی مردم کشورمان، از جنبش کارگری گرفته تا جنبش بیکاران، از جنبش دانشجویی گرفته تا جنبش زنان داشته باشند، اما پدیده ای به نام «جنبش جوانان» دارای مختصات و ویژه‌گی‌های خاص خود می‌باشد که با مطالبات ویژه جنبش‌های دیگر می‌تواند ضرورتا تداعی پیدا نکند و انطباق نداشته باشد. جنبش جوانان با بهره‌گیری از شور، ویژگی و مطالبات قشر جوان کشور نهضتی عمیقا سیاسی، ضد استبدادی، آزادی خواهانه، سکولاریستی و مدرن است. در ایران تحت حاکمیت رژیم عصر شترچرانی، جوانان (خصوصا دختران) بیش از هر قشری طعم تلخ استبداد و تحجر مذهبی را چشیده‌اند. انرژی، شور جوانی و ویژگی‌های سنی آنها ایجاب می‌کند که بیشتر از هر قشری در گسترش هنر، ورزش، آزادی عشق‌ورزی، آزادی پوشش و نیازهای جنسی و... منافع داشته باشند. به‌علاوه در زمینه اقتصادی، بیشترین پخش بی‌کاران را جوانان تشکیل می‌دهند و فلاکت اقتصادی موجود و سیاست‌های ویرانگر رژیم اسلامی آینده‌ای بی‌نهایت تیره و تار را در برابر این نسل که باید «آینده سازان» کشور ما باشند، قرار داده است. مجموعه این فاکت‌ها سبب می‌شوند که جوانان به جریان مذب‌اصولی آتشفشان خشم مردم تبدیل شوند و هر از گاهی با برپایی «شورش‌های شهری» آن را به نمایش گذارند. شورش‌هایی که نگرانی هر دو جناح رژیم را برانگیخته و آنها را در وحشت مرگ فرو برده است. به‌طوریکه حتی به اصطلاح اصلاح طلبان حکومتی نیز از «لاتیتم» این بخش از مردم سخن می‌گویند بی‌آنکه نقش خود را در عصیان و بحرانی نمودن جوانان اذعان کنند. در انتقام از این روحیه شورش‌گرانه و خصوصا نافرمانی مدنی گسترده جوانان در برابر مقررات پوسیده مذهبی بود که بیدادگاه‌های رژیم بعد از انتخابات ریاست جمهوری ۸۰، موجی از اجرای علنی احکام شکنجه و شلاق در ملاعام را در میادین شهرهای بزرگ به نمایش گذاشتند. تا با تازیه‌بستن جوانان جویای شادی، آزادی و مدرنیته، جنبش آنها را دچار هراس و عقب‌نشینی کنند، اما دیری نگذشت که صدها هزار تن از این جوانان به بهانه بازی‌های مقدماتی جام جهانی فوتبال و برد و باخت‌های تیم ملی ایران، شورش‌های وسیعی را در پاییز گذشته در تهران و چندین شهر دیگر برپا کردند که در جریان آن هزاران جوان بازداشت شدند. دادگستری تهران در یک مورد به دستگیری هزار نوجوان ۱۳ تا ۱۷ ساله اعتراف نمود که به روشنی ابعاد این جنبش عمیقا سیاسی را به نمایش می‌گذاشت. با این همه در جریان این شورش‌ها و چه در جریان شورش سبزوار و... شاهد بودیم که جوانان اولاً به دلیل پی‌ریزی نکردن تشکل‌های خود و ثانیاً به دلیل فقدان یک آلترناتیو بالفعل مترقی و رادیکال که بتواند «چراغ راهنمای» این جنبش باشد، قادر به تداوم حرکات اعتراضی خویش و هدفمند نمودن آن در راستای پیوند با دیگر جنبش‌های اجتماعی نبودند. البته

مقاومت منفی و نافرمانی مدنی این نسل پرشور به اشکال گوناگون ادامه دارد و روحیه انقلابی و شورش‌گرانه آن کماکان پابرجاست، اما این روحیه و جسارت برای اینکه به اقدام مستقیم و دامنه دار سیاسی فرا رود و حول اهداف معینی کانونی شود، باید بتواند برخلا سازماندهی فایق آید. برای پر کردن تدریجی این خلا راهی جز شکل‌دهی هسته‌های جوانان پیشرو در محلات و ارتباط منظم هسته‌های محلات گوناگون با یکدیگر وجود ندارد.

۳- جنبش دانشجویی:

جمهوری اسلامی در سال‌های پس از رویداد خرداد ۷۶ به تجربه دریافته که دانشگاه همچون سنگری برای دفاع از آزادی و جنبش دانشجویی به‌عنوان پیشقراول مبارزه با استبداد حاکم، یک خطر جدی برای پایه‌های نظام محسوب می‌شود. این رژیم از جنبش کارگری مادام که در اسارت مطالبات صنفی خود است و از جنبش جوانان تا زمانی که خصلت شورش‌گرانه و مقطعی خود را حفظ نموده و مکان و ظرفی برای تشکیل یابی خود دست و پا ننموده، می‌تواند دچار «نگرانی سرنوشت‌ساز» نشود، اما جنبش دانشجویی اولاً به دلیل سامان‌دهی محافل و هسته‌های مستقل خود، ثانیاً به دلیل قرار داشتن در محیط علمی و روشنفکرانه دانشگاه‌ها (و تجمع طبیعی که این مکان برای آن فراهم می‌کند) و ثالثاً به دلیل خصلت مستقیم‌ساز سیاسی و ضداستبدادی‌اش، به اولویت اول رژیم برای سرکوب و لگام خوردن تبدیل شد. خصوصاً که این جنبش در قیام شش روزه تیرماه ۷۸ نقش تعیین‌کننده داشته است و به علاوه نفوذ جناح تمامیت‌خواه در دانشگاه‌ها تقریباً به نقطه صفر نزدیک است. مجموعه این ویژگی‌ها سبب شده که حتی پایه اصلی جناح «دو خردادی‌ها» در دانشگاه‌ها یعنی «دفتر تحکیم وحدت» تحت فشار دانشجویان مستقل و مبارز دچار بحران و انشعاب شود. نقطه اوج این بحران را ما در جریان برگزاری کنگره این تشکل شاهد بودیم که عملاً انجمن‌های اسلامی ده‌ها دانشگاه را با شعار ضرورت یک تشکل غیردولتی و منتقد به چالش با نیروهای وابسته به احزاب دو خردادی کشاند. عین همین دودستگی و فاصله‌گیری تدریجی بخشی از پایه‌های حمایتی جناح اصحاب طلب رژیم از آن را ما در جریان همایش‌ها و میتینگ‌های مربوط به ۱۶ آذر (روز دانشجویی) نیز شاهد بودیم. به همین خاطر رژیم اسلامی مصرانه در کنار دستگیری فعالین مستقل جنبش دانشجویی و از جمله اعضای جبهه متحد دانشجویی به تشدید فشار بر جناح چپ دفتر تحکیم وحدت افزوده و ضمن کاستن از تحرک و فعالیت‌های آنها اقدام به دستگیری و حتی در هفته‌های اخیر ربودن فعالین اصلی برخی انجمن‌های اسلامی و آزار و تهدید آنها در شکنجه‌گاه‌های مخفی نموده است. مجموعه این اقدامات سبب شده که تاحدودی از شتاب و تحرک جنبش دانشجویی کاسته شود، اما تردیدی نیست که «این آزمایش نسبی» موقتی و کوتاه خواهد بود و مجموعه شرایط حاد داخلی و بین‌المللی و از جمله به اثبات رسیدن بن بست و سترونی جناح اصلاح طلب و هر نوع رویای استحاله رژیم برای طیف جدیدی از دانشجویان که تاکنون پایه‌های حمایتی جناح خاتمی را در دانشگاه‌ها تشکیل می‌دادند، سبب خواهد شد که این جنبش مجدداً سر بلند کند و رسالت روشنفکرانه و آزادیخواهانه خود را دریابد. به موازات این چالش، ضروریست که هسته‌ها و تشکل‌های مستقل دانشجویی قوام بیشتری پیدا کنند و به‌ویژه دانشجویان چپ و لاییک نقش وسیع‌تری در آنها ایفا نمایند.

۴- جنبش زنان:

زنان از آنجا که نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند طبعاً جزئی لاینفک از همه جنبش‌های اجتماعی محسوب می‌شوند. اما به دلیل پراکندگی و مهم‌تر از آن سرکوب لجام‌گسیخته هرگونه جنبش فمینیستی توسط رژیم و اهمیت استراتژیکی که حفظ مناسبات پوسیده مردسالارانه و پدرسالارانه و بنابراین کهنتری زنان برای این حکومت مذهبی دارد، هنوز تشکل وسیع و مستقلی از زنان شکل نگرفته است. با این همه زنان (به‌ویژه دختران جوان) در زمینه زیر گرفتن احکام شرعی و قرون وسطایی رژیم و نقض سیستماتیک و میلیونی قوانین مربوط به «امر به معروف و نهی از منکر» جزو پیشقراولان «نافرمانی مدنی» و «مقاومت منفی» محسوب می‌شوند. ضمن اینکه در کنار این مقاومت پراکنده (ولی سراسری) ما شاهد رشد آگاهی‌های «زن‌ورانه» در جامعه و به چالش طلبیدن مفاهیم و فرم‌های «سکسیستی» و زن‌ستیزانه خصوصاً در میان نسل جدید دختران شهری هستیم. افزایش سن ازدواج، علاقه به تحصیل و اشتغال، برخورداری از حق انتخاب همسر و از جمله آشنایی‌های پیش از ازدواج، ضرورت مشارکت مردان در خانه‌داری و بچه‌داری و کلا ضرورت تساوای زن و مرد در تمامی شئون جامعه، شیوع تدریجی درک صحیح و ترقیخواهانه از پدیده «زن‌تن فروش» و «دختران فراری» و ضرورت برخورد انسانی و غیرخصمانه با آنها و مسایلی از این دست، همگی جلوه‌هایی از این رنسانس فمینیستی را به معرض نمایش می‌گذارند. در کنار این تحولات البته، تلاش‌هایی نیز در زمینه تشکیل یابی مستقل زنان صورت می‌گیرد که از آن میان می‌توان به برگزاری مستقلانه مراسم ۸ مارس (روز جهانی زن) در چند شهر اشاره نمود که در نوع خود بعد از سال ۶۰ سابقه نداشته و دهن کجی آشکاری به روز کذایی زن جمهوری اسلامی قلمداد می‌شود. زنان روشنفکر و آزادیخواه همچنین در برخی از کارزارهای مهم اجتماعی نظیر نهادهای مربوط به حمایت از محیط زیست، نهادهای فرهنگی و هنری و نیز در «انجمن حمایت از حقوق کودکان» نقش مهمی ایفا می‌کنند. ضمن اینکه در زمینه اصلاح برخی قوانین رژیم و تحمیل احتمالی برخی عقب‌نشینی‌ها بر آن، نقش حقوق دانان و فعالین زن قابل توجه است. مجموعه این

فشارها سبب شده که حتی نمایندگان زن مجلس شورای اسلامی نیز علی رغم اینکه نقدی جدی بر مناسبات مردسالارانه موجود ندارند، اعتراضات و انتقاداتی را مطرح کنند. اما خاتمی در جریان معرفی کابینه جدیدش حتی حاضر نشد به عنوان یک اقدام ظاهری و سمبلیک هم که شده در خواست های مکرر برخی نمایندگان مجلس، برای تعیین حداقل سه وزیر زن را بپذیرد و این خود نشان داد که هر دو جناح رژیم در تداوم ستم کشی زنان منافع حیاتی دارند و مسایل مربوط به حقوق زن جزو آخرین سنگرهای خواهد بود که به زور ناگزیر از ترک آن شوند.

۵- جنبش معلمان:

در ادبیات سیاسی رایج و سنتی، از معلمان به عنوان کارمندان متعلق به «خرده بورژوازی جدید» یاد می کنند، اما ما معتقدیم که معلمان بخشی از طبقه مزدبگیر و قشری از اقشار گوناگون طبقه کارگر محسوب می شوند. ما طبقه کارگر را تنها به کارگران «یدی» و «تولیدی» خلاصه نمی کنیم بلکه «کارگران فکری» و مزدبگیران بخش خدمات را نیز جزو این طبقه کثیرالعهده و تعیین کننده جامعه محسوب می کنیم. به ویژه معلمان ایران که به اعتراف خود رژیم در زیر خط فقر به سر می برند و به دلیل فلاکت رو به تزايد، حتی قادر به انجام وظیفه شغلی خطیر خود یعنی تعلیم و تربیت ۱۸ میلیون دانش آموز نیستند. ابعاد این نارضایتی، در ماه های گذشته به حدی رسید که سبب شد معلمان کشورمان بعد از دو دهه رخوت و رکود مبارزاتی، با بهره گیری از فرصتی که اختلافات تشکل های وابسته به جناح های مختلف رژیم پدید آورده بود، پرشورترین حرکات اعتراضی غیرقانونی خود را برپا کنند که ضمن شوکه نمودن هر دو جناح رژیم، در مراحل آغازین، حتی قدرت هرگونه واکنش و ابتکار را از رژیم گرفت. حرکات پرشوری که طی ماه های دی و بهمن ۸۰ در تهران و شهرهایی نظیر: شیراز، کرمانشاه، بویر احمد، بابل، اصفهان و غیره برپا شد، نوید دور تازه ای از جنبش های اجتماعی را می دهد. خصوصاً که در تعدادی از این حرکات شماری از دانش آموزان و کارگران کارخانجات نیز حضور داشتند که نمونه تپیک و باشکوهی از همبستگی مبارزاتی را به معرض نمایش می گذاشت. دولت خاتمی با فراخواندن فوری یک کمیته جهت رسیدگی به اصطلاح خواست های معلمان و قوه قضاییه با فراخواندن تشکل های دولتی معلمان و اولتیماتوم به آنها در زمینه امکان سواستفاده «ضدانقلاب» و نیروی انتظامی با سرکوب خشن حرکت معلمان تهران در ۶ بهمن و معلمان شیراز در ۱۱ بهمن، ثابت کردند که به خوبی ابعاد خطر را درک می کنند و فریب مطالبات صنفی معلمان را نمی خورند چرا که از عوارض سیاسی جنبش آنها آگاهند.

از این لحظه به بعد، تداوم مبارزات معلمان منوط به سه پارامتر است: نخست ایجاد نهادها و تشکل های مستقل از جناح های رژیم، دوم ایجاد هماهنگی در حرکات معلمان سراسر ایران که به معنای به میدان آوردن طیف وسیع تری از جمعیت یک و نیم میلیونی معلمان است، و سوم ضرورت هم صدایی و همبستگی دانش آموزان با معلمان و براه انداختن موجی از اعتصابات و حرکات اعتراضی در مدارس. خود این پارامتر آخری البته منوط به تکوین «جنبش دانش آموزی» است، چیزی که طی دو دهه اخیر از صفحه «رادار» مبارزات سیاسی و حتی صنفی در کشورمان خارج بوده و به دلیل ضربات هولناک سال های پس از اختناق فاشیستی ۳۰ خرداد ۶۰ و نیز حساسیت ویژه رژیم به جمعیت حساس و ۱۸ میلیونی دانش آموزان، اسیر یک رکود و خمودی سیاسی سنگین بوده است. از این رو تلاش برای به میدان آوردن میلیون ها دانش آموز جزو وظایف مهم پیشروان و مبارزین آگاه و ترقی خواه مدارس و نیز اپوزیسیون چپ و آزادیخواه می باشد. لازمه اینکار، کمک به شکل گیری هسته های دانش آموزان پیشرو به ویژه در دبیرستان ها می باشد که نقش تعیین کننده ای در هدایت کل دانش آموزان ایفا می کنند. میلیون ها نوجوان محصل در ایران البته در خارج از محیط مدارس، چه در جنبش عمومی جوانان و چه در مبارزه توده های زحمت کش در محلات فقرنشین، نقش و حضور قابل توجهی دارند، اما هنوز نمی توان از پدید مستقلی به نام جنبش «دانش آموزی» در محیط های تحصیلی سخن گفت. این نوجوانان در جسارت، شوریدگی و نیز در مخالفت با استبداد مذهبی حاکم چیزی دیگر از اقشار مردم کم ندارند، آنها این سلحشوری را به خوبی در جریان «شورش فوتبال» به معرض نمایش گذاشتند که در جریان آن صدها نوجوان دانش آموز دستگیر شده بودند. بنابراین دلیلی ندارد که نتوان این رزمندگی را در مدارس به صحنه ظهور رساند. چاره آن، تنها و تنها «وحدت و تشکیلات» است.

ادامه دارد